



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Vol: 14 Issue: 36
Autumn 2023

Pages: 83-107

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2023.50329.2301

Received: 2022/02/09 Received in revised form: 2023/01/18 Accepted: 2023/02/13 Published: 2023/10/01

Investigation and Critique of Mirza Haidar Doghlat Narrative Techniques in Rashidi's History

Elham Torkashvand¹| Ali Mohammadi²

Abstract

Tarikh Rashidi, written by Mirzahider Doghlat, is a significant historical account of the Mughal period in East Asia during the Babri era. The narrative style employed in this work gives history the form of a story. Mirzahider's skillful depiction of historical scenes and moments, combined with his use of narrative techniques, poetry, and anecdotes, demonstrates that this work is not only historical but also closely related to literature. Through the use of narrative techniques, Mirzahider elevates his history from a simple linear report to a philosophical, dynamic, and vivid account. Although the study of narratology theories dates back to the 22nd century, this research, conducted through a descriptive-explanatory approach and utilizing library sources, aims to showcase Mirzahider's proficiency in employing narrative elements. The findings of this research reveal that in this book, the linear progression of time and sequential plot are occasionally disrupted for various reasons, resulting in gaps in the logical sequence of events. The author places great emphasis on the element of time and employs various forms of timelessness and anachronism to captivate the audience and inject dynamism into the historical narrative. Furthermore, the book features instances of internal retrospection, where characters delve into their personal histories and memories.

Keywords: Rashidi's History, Rhetorical language, Historical language.

1. Ph.D Candidate in Persian language and literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran
elhamtorkashvand@yahoo.com

2. Professor at Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran (corresponding author)
moohammadi.ali@gmail.com



بررسی و نقد تکنیک‌های روایی میرزااحیدر دوغلات در تاریخ‌رشدی

الهام ترکاشوند^۱ | علی محمدی^۲

چکیده

تاریخ‌رشدی، اثر میرزااحیدر دوغلات، یکی از مهم‌ترین تاریخ‌های دوره مغولان آسیای شرقی، در دوره بابر بیان است. شیوه روایت در این اثر، سبب شده‌است که تاریخ، شکل داستان به خود بگیرد. قلم میرزااحیدر، در توصیف صحنه‌ها و لحظات تاریخی، مهارت در به‌کارگیری تکنیک‌های روایی، استفاده از شعر و حکایات، ظرفیت نمایشی‌ای که در شیوه روایت وقایع وجود دارد نشان می‌دهد که این اثر در کنار روایت تاریخی بودن، به حوزه ادبیات، بسیار نزدیک شده و با به‌کارگیری فنون روایت، وضع تاریخ خویش را از سطح گزارش صرف خطی به سطح تاریخی فلسفی، پویا و زنده، ارتقا داده‌است. با اینکه تاریخچه نظریات روایت‌شناسی، به قرن بیستم بازمی‌گردد، تجزیه و تحلیل اطلاعات، حاکی از این است که میرزااحیدر، به‌طور ناخودآگاه، از این شگردها بهره برده و اثری پدید آورده‌است که جنبه‌های داستانی آن، از جنبه‌های تاریخی‌اش، کمتر نیست. این پژوهش که به روش توصیفی‌تبیینی، و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای صورت گرفته است، می‌کوشد توانمندی‌های میرزااحیدر را در به‌کارگیری مؤلفه‌های روایی نشان دهد. از میان شگردهای خاص و متعدد روایت‌پردازی، مسئله زمان و طراحی ساختار روایت، در تاریخ‌رشدی میرزااحیدر، کاربرد حرفه‌ای‌تری دارد؛ لذا در این پژوهش، تکنیک‌های روایی، با مرکزیت زمان و طرح روایی، بررسی شده‌است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که در این کتاب، سیر خطی زمان و طرح سلسله‌وار داستان، گاه به بهانه‌های مختلف، شکسته شده و در روال منطقی زمان و طرح، شکاف رخ می‌دهد. نویسندگان با اهمیت دادن به عنصر زمان، از انواع زمان‌پریشی و نابهنگامی، در جذب مخاطب و پویایی تاریخ بهره می‌برد. زمان‌پریشی از نوع گذشته‌نگری درونی، در این کتاب، بیشتر مشاهده می‌شود و کارکرد آن، به سبب بیان تاریخ و مرور خاطرات شخصیت‌هاست.

واژگان کلیدی: میرزااحیدر، تاریخ‌رشدی، روایت، زمان، طرح.

مقدمه

مورخان و داستان‌نویسان، هر دو با روایت سروکار دارند. بخش مهمی از جذابیت متن‌های تاریخی و داستانی، به چگونگی روایت آن‌ها، بستگی دارد. دغدغه‌های برخی مورخان، همچون میرزااحیدر دوغلات، در باورپذیر کردن و اثرگذار ساختن تاریخشان، و نیز تلاش برای ایجاد کشش و رغبت در خوانندگان، برای پیگیری حوادث تاریخی، موجب گرایش آنان به استفاده از شیوه‌هایی روایی شده‌است که داستان‌نویسان در نوشتن داستان‌های خود به کار می‌گیرند؛ تا جایی که تاریخ را به رمانی جذاب بدل می‌کنند که خوانندگان را به دنبال خود می‌کشاند و در آنان نوعی هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های تاریخی پدید می‌آورد.

تاریخ‌های مثنوی، بخش وسیعی از میراث برجای‌مانده زبان فارسی، به‌شمار می‌روند که به‌واسطه قدرت نثر و آراستگی به اغلب فنون ادبی، همواره در حوزه ادبیات نیز مطرح، بوده‌اند و بخش عمده‌ای، از تحولات نثر فارسی در آن‌ها، بازتاب یافته است. این تاریخ‌ها، جدای از اسلوب تاریخ‌نویسی، از لحاظ اصول روایت و زبان نیز، اهمیت بسیاری دارند.

تاریخ رشیدی چنان‌که نویسنده خود اذعان دارد، بدون هیچ‌گونه انگیزه مادی و معنوی، فقط به هدف ماندگاری بخشی از تاریخ مغولان، به زبان فارسی، نگارش یافته است (دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۴)؛ به همین دلیل، یکی از مهم‌ترین تاریخ‌های دوره حکومت تیموریان هند، به‌شمار می‌رود. تاریخ رشیدی اثری است مبتنی بر معیارهای تاریخ‌نویسی سنتی ایرانی. «نثر آن تاحدی ساده و روان، و متأثر از سبک تاریخ‌نویسی دوره تیموریان است. میرزا محمدحیدر درعین‌حال که سیاستمدار و دولتمرد بود، با سنت تاریخ‌نویسی ایرانی و اسلامی آشنا بود و از تاریخ ایران باستان نیز آگاهی‌های بسنده‌ای داشت. تاریخ رشیدی از جهت محتوایی از نظم خاصی تبعیت نمی‌کند و ترتیب تاریخی و سال‌شمارانه در روایت و گزارش رویدادهای سیاسی در آن دیده نمی‌شود» (قدیمی، ۱۳۹۸: ۲۴).

باید گفت سابقه استفاده از زبان ادبی و روایت حرفه‌ای در متون تاریخی، به پیش از اسلام برمی‌گردد؛ این سنت پس از اسلام نیز در متون تاریخی ادامه یافت و از جمله

نویسندگانی که توانستند صنایع ادبی و روح ادبیات را در اثر خود به‌خوبی بدمند، ابوالفضل بیهقی و عطاملک جوینی را می‌توان نام برد. این دو با به‌کار بستن زبان ادبیات در روایت وقایع و ایجاد نظام زبانی مخصوص، آثاری خلق کردند که علاوه بر ارزش تاریخی، در زمینه ادبیات نیز، ارزش والایی دارند. تاریخ رشیدی میرزا حیدر دوغلات نیز، اگرچه همچون تاریخ بیهقی، زبانی سنجیده و یک‌دست ندارد و نویسنده بین دو قطب روایت و توصیف می‌چرخد؛ اما در بسیاری مواقع که شتاب حوادث فرصتی برای او فراهم کرده، به‌سوی توصیف و تکنیک‌های روایت رفته‌است و به قول سارتر: «همچون شاعران، تن به استعمال زبان نمی‌دهد و آن را چون وسیله به کار نمی‌برد» (سارتر، ۱۳۶۳: ۱۶).

به‌کارگیری تکنیک‌های روایی در تحقق ادبیّت متون تاریخی فارسی یکی از بارزترین و شایع‌ترین مشخصه‌های این آثار است. «نویسندگان متون تاریخی متأخر، هم برای نشان دادن توانایی علمی و ادبی خود و هم جذاب و ماندگار کردن نثر تاریخ، در جای‌جای آثار خود از فنون روایت و داستان‌پردازی استفاده نموده‌اند؛ اما این بهره‌گیری، در طول تاریخ و حتی در میان کتاب‌های یک عصر و یک سبک، تفاوت‌هایی با هم دارند» (اسدزاده خانقاه و ابراهیم‌پور نمین، ۱۴۰۰: ۳۵). در متون تاریخی متأخر به‌ویژه متون قرن ششم به بعد، مثل *راحة‌الصدور و تاریخ جهان‌گشا*، شاخصه‌های روایی آثار تاریخی، در لابه‌لای استفاده چشم‌گیر و البته افراطی از آرایه‌ها و فنون ادبی، کم‌رنگ شده‌است. این ویژگی‌ها و سیر تحول متون تاریخی را می‌توان در پژوهش‌های ادبی کلاسیکی مثل *سبک‌شناسی بهار، فن نثر از حسین خطیبی و تاریخ ادبیات صفا و تیز آثار عده‌ای از تاریخ‌پژوهان از جمله کتاب تاریخ‌نویسی در ایران، نقد و بررسی منابع برگزیده (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)* به قلم عباس قدیمی قیداری که در بررسی‌های خود توجه خاصی را به این موضوع نشان داده‌است، مطالعه و ملاحظه کرد (ر.ک. قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۱۵۴).

والاس مارتین در مورد روایت می‌گوید: «روایت در مطالعات زبان‌شناسی و نظریه نقادانه، بر ترکیب حداقل دو رویداد در شکل دو گزاره، گفته می‌شود و بسیاری از نظریه‌پردازان بر این باورند که در روایات کلاسیک، باید رابطه علی بین دو رویداد، وجود داشته باشد» (مارتین، ۱۳۸۲: ۳۰۷). در همین رابطه علی و معلولی بین رویدادها، در مورد رابطه بین

پیرنگ و داستان، در کتاب جنبه‌های رمان اثر فورستر، آمده‌است: «داستان، آن است که مثلاً می‌گوییم شاه مرد و سپس ملکه مرد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۶). زمانی که ما این وقایع را به صورت رشته‌ای از حوادث، بیان می‌کنیم و منطقی پشت این توالی می‌بینیم، آن‌گاه پیرنگ، شکل می‌گیرد: «مثلاً می‌گوییم شاه مرد و سپس ملکه از غصه مرد» (همان). در اینجا، رابطه این دو رویداد با چیدمان و منطق خاصی برای خواننده، تعریف شده‌است و این درست، همان کاری است که روایت می‌کند. در نتیجه، میان داستان و روایت، اگرچه، تفاوت ماهوی، دیده می‌شود؛ اما، گاهی، این تفاوت، چنان که باید، مدنظر محققان، واقع نشده‌است. این که گفتار و نوشتار یک تاریخ، با همان گزاره‌های تاریخی، از تاریخ دیگر، با همان ماده و ملاط، بیشتر، به چشم می‌آید و تا مرز اثری ماندگار، پیش می‌رود، بیش از آنکه به ماده تاریخ و پستی‌وبلندی رخدادها، وابسته باشد، چنین به نظر می‌رسد به شاخصه‌های روایت، بستگی داشته باشد!

تاریخ بیهقی و جهانگشای جوینی، در ادبیات فارسی، نمونه‌های برجسته‌ای از تاریخ روایی هستند؛ درحالی که کتب تاریخی دیگری نیز وجود دارد که عیناً به دوره‌ای از تاریخ می‌پردازند که بیهقی یا عظاملک، وقایع آن را گزارش کرده‌اند؛ باین حال، اقبالی که بیهقی و جوینی کسب کرده‌اند، هرگز نصیب آنان، نشده‌است. رمز موفقیت بیهقی و دیگر مورخان بزرگ را باید در مهارت کاربرد اصول روایت در نگارش تاریخ و همراه کردن مخاطب با روایت دانست، به این سبب است که محبوبیت اثر بیهقی، در تاریخ‌هایی چون بلعمی یا ظفرنامه دیده نمی‌شود.

رولان بارت زیربنای همه داستان‌ها را روایت می‌داند و معتقد است که همه چیز عالم، روایت است. بارت حتی وارد علم نشانه‌شناسی شده، عقیده دارد که حتی یک تابلوی تبلیغاتی، برای ما، یک داستان تعریف می‌کند. تاریخ نیز، برای بیان حوادث و وقایع، از عنصر «روایت» استفاده می‌کند. همان‌گونه که اگر از یک مورخ، بخواهیم حادثه‌ای را برای ما توضیح دهد، بی‌شک او داستانی نقل و در آن از ابزار روایت استفاده خواهد کرد؛ «داستان» نیز، رشته وقایعی را که شبیه به زندگی واقعی است، روایت می‌کند. پس «روایت» زیربنای داستان و تاریخ است (رک. آسابرگر، ۱۳۸۰: ۳۲).

پیشینه نخستین تحقیقات روایت‌شناسی را می‌توان تا سال ۳۳۰ پیش از میلاد که ارسطو کتاب فن شعر را می‌نوشت، عقب برد. از گذشته تاکنون، نظریات روایت‌شناسی، پخته‌تر شده و عناصر بسیاری بر آن افزوده شده؛ حتی نظریه‌پردازان جدید، مباحثی چون نشانه‌شناسی روایی و ریخت‌شناسی را با روایت آمیختند و بر غنای مباحث روایی افزودند. در تکوین و شکل‌گیری نظریه‌های نوین روایت‌شناسی، شش چهره تأثیرگذار، وجود دارد که عبارت‌اند از ولادیمیر پراپ، رولان بارت، تزوتان تودوروف، ژرار ژنت، آلزیر داس گرامای و کلود برمون.

در حوزه زبان فارسی نیز، روایت‌های بی‌شماری وجود دارد که با آگاهی و اطلاع از نظریه‌های جدید، مورد مطالعه قرار گرفته و درک جدید از آن‌ها، ارائه شده‌است. متون تاریخی نیز، از آنجاکه بیان رخداد‌های واقعی، به‌صورت داستان‌وار است، قابلیت این را دارد که از منظر تکنیک‌ها و ساختار روایی، مورد بررسی قرار گیرد. چنان‌که تا کنون تحقیقات زیادی، در این زمینه، صورت گرفته و متون منظوم و منثور فارسی، از این منظر، واکاوی شده‌اند که برای نمونه می‌توان به چند مورد اشاره کرد.

مقاله «بررسی تطبیقی اصول روایت در تاریخ بیهقی و تاریخ بلعمی» که توسط آقای حسن‌علی سهراب‌نژاد، نوشته شده‌است و در سال ۱۳۹۳ در مجله کهن‌نامه ادب پارسی، شماره چهارم، چاپ شده‌است. مؤلف می‌کوشد این دو اثر را از دید تطبیقی و از ابعاد مختلف تاریخی و ادبی، نظیر سبک، اسلوب تاریخ‌پردازی و اصول روایت، مورد بررسی قرار داده و با هم تطبیق دهد. پژوهش دیگری، با عنوان «مقایسه شگردهای داستانی در روایت بیهقی و تنوخی از ماجرای افشین و بودلف»، توسط سعید حسام‌پور صورت گرفته که در سال ۱۳۹۰ در پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی، چاپ شده‌است. محقق در این مقاله سعی می‌کند به بررسی چگونگی بهره‌گیری بیهقی از شگردهای داستانی، در ماجرای افشین و بودلف و تغییرات پدیدآمده از سوی بیهقی در روایت این ماجرا بپردازد. چنین پژوهش‌هایی، درباره تاریخ جهانگشا و دیگر تاریخ‌های مطرح در زبان و ادب پارسی نیز صورت گرفته است.

اگر موضوع موردنظر ما، یعنی، بررسی شگردهای روایی در تاریخ رشیدی را به دو بخش عام و خاص، تقسیم، کنیم، باید گفت که در قسمت خاص موضوع، یعنی تاریخ رشیدی میرزااحمدردوغلات، در میادین مورد جست‌وجوی ما، یعنی کتاب‌ها، مقالات علمی‌پژوهشی و

پایان‌نامه‌ها، سابقه پژوهشی معتبر و دارای چهارچوب علمی، یافت نشد؛ اما قسمت عام موضوع، یعنی، بررسی اصول روایت در متون تاریخی ادبیات فارسی، موارد متعددی از توجه پژوهش‌گران به این موضوع، در دست است و آثار ارزشمندی در این زمینه، تألیف شده‌است.

در زمینه کتاب ارزش‌مند تاریخ رشیدی، شاید نه از نظر ادبی و یلاغی، اما از منظر تاریخ و سبک، تحقیقات متعددی، انجام گرفته است. برای نمونه، تحلیل سبک‌شناسانه تاریخ رشیدی، از جمله پژوهش‌هایی است که با هدف بررسی سبک نگارش و تبیین بینش تاریخی میرزا حیدر دوغلات، توسط دکتر بهروز بیگ‌بابائی، انجام گرفته است و در ماه‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، در شماره هشتم، و در آبان ۱۳۹۹، به چاپ رسیده‌است. علی محمدی نیز، در پژوهشی با عنوان، «ضرورت بازنگری تاریخ رشیدی»، در مجله آینه میراث، شماره ۴۵، ضمن نقد تصحیح صورت گرفته از این اثر، به برجستگی‌های تاریخی، زبانی و ادبی کتاب، اشاره کرده و ضرورت بازتصحیح و بازچاپ آن را گوش‌زد می‌کند.

آثار بسیار دیگری نیز، وجود دارند که اصول روایت‌شناسی را به صورت کلی، یا در زمینه‌های محدودتر و موردی، در آثار تاریخی و ادبی، مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند؛ مثلاً نزدیک‌ترین پژوهش به این جستار، کتاب والدمن در باب تاریخ بیهقی است. او این اثر را از منظر نظریه «کنش گفتاری» پرات (Pratt) بررسی کرده‌است و درباره ویژگی‌های بلاغی و سبک روایی بیهقی، تحلیلی درخور، ارائه کرده‌است (والدمن، ۱۳۷۵: ۲۱)؛ اما چنان‌که پیش‌تر گفتیم، بررسی تکنیک‌های روایی در متن تاریخ رشیدی، مسبوق به سابقه نیست و موضوعی کاملاً بدیع است که یافته‌های حاصل از آن، می‌تواند افق وسیع‌تری در عرصه روایت و تاریخ، پیش روی علاقه‌مندان بگشاید. شاید بتوان گفت پژوهش حاضر، به شیوه توصیفی‌تبیینی و به‌وسیله جمع‌آوری داده‌ها، به روش کتاب‌خانه‌ای، به بررسی و تحلیل تکنیک‌های روایی در تاریخ رشیدی میرزاحیدر دوغلات می‌پردازد و درصدد است تا به این سؤال، پاسخ دهد که میرزاحیدر دوغلات، در نگارش تاریخ رشیدی، از چه تکنیک‌های روایی، بهره برده که به‌واسطه آن، توانسته سطح تاریخ خویش را از وضعیتی تاریخی و خطی، به وضعیتی هنری و فلسفی، ارتقا بدهد.

۱. تحلیل و بررسی

همان‌طور که مطالعه دستورزبان، با واج شروع می‌شود، برای یافتن دستور روایت نیز، ابتدا باید کوچک‌ترین واحد روایی را شناسایی کرد. روایت‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که: «در تمام آثار داستانی، باید واحدهای روایی پایه را که کوچک‌ترین جزء هر روایت است، به دست آورد؛ زیرا تمام گفته‌های ویژه زبان شناختی، چه گفتاری باشد و چه نوشتاری، برپایه یک دستورزبان استوار است که می‌تواند مجموعه نامحدودی از گفته‌ها را ایجاد کند» (سلدن، ۱۳۷۵: ۱۱۷). به‌طورکلی روایت‌شناسان به دنبال کشف واحدهای روایی پایه و قوانین ترکیب این واحدها هستند و این امر هم در طراحی روایت‌ها و هم در زمان روایت انعکاس می‌یابد. «آنچه در هر روایت، مدنظر روایت‌شناسان است، ارتباط میان حوادث داستان، در یک زنجیره زمانی است» (تولان، ۱۳۸۳: ۳۴). اما به‌جز زمان که ژرار ژنت آن را اصلی‌ترین عنصر روایت می‌داند، مطالعه طرح و ساختار روایت نیز زمینه را برای بررسی اصولی و قاعده‌مند و در نتیجه درک آثار ادبی ارتقا می‌بخشد. نظریه ساختار روایی، بیشتر تحت تأثیر تودوروف است که به تحلیل صد قصه از دکامرون، اثر بوکاچیو می‌پردازد و نظریه خود را براساس آن، بیان می‌کند.

با توجه به این نکته که اصول نظریات روایت‌شناسانه، خوانشی نوین از متون روایی به دست می‌دهد، و نیز تا کنون کمتر با نگاهی روایت‌شناسی، به متون کلاسیک زبان فارسی نگریسته شده‌است، تلاش می‌کنیم با تکیه بر دو عنصر زمان و طرح در ساحت روایت، کتاب تاریخ رشیدی را مورد بررسی، قرار دهیم.

۱.۱. مسئله زمان

اگرچه مورخان الزامی برای رعایت ویژگی‌های ادبی و ایجاد جذابیت در متن ندارند؛ اما بخش اساسی از کشش متن‌های تاریخی، به چگونگی روایت آن‌ها بستگی دارد. ژنت، سه گونه رابطه زمانی، میان زمان داستان و زمان متن را بررسی می‌کند که عبارت‌اند از نظم و ترتیب، تداوم و بسامد. مقصود از ترتیب، «ترتیب زمانی رخدادها، داستان، نسبت به ارائه همین رخدادها، در گفتمان روایی است» (لوته، ۱۳۸۶: ۱۰).

مهم‌ترین مسئله در روایت تاریخ رشیدی، رابطه بین ترتیب زمانی رخدادها و ترتیب روایت آنهاست. در واقع میرزاحیدر حوادث را گزینش می‌کند، و با ایجاد رابطه مستدل بین آنها، ساختاری هماهنگ ارائه می‌دهد و همین ویژگی، یکی از شگردهای تاریخ‌نگاری او است که روایت ساده تاریخ را به سطح پیچیده روایت، متحول می‌کند. او می‌داند که «ارتباط ساده حوادث و توالی خطی آنها، نمی‌تواند روایتی جان‌دار و پرخون، پدید آرد؛ بلکه نویسنده یا روایت‌گر به کمک گشتارهایی که به کار می‌گیرد، حوادث را آن‌گونه که خود می‌خواهد، جابه‌جا می‌کند و شکل می‌دهد» (تودوروف، ۱۳۸۴: ۵).

ژنت، نابهنگامی را در دو دسته گذشته‌نگر (بازگشت زمانی) و آینده‌نگر (پیش‌واز زمانی)، درون متن، بررسی می‌کند. بازگشت زمانی، به روایت رویدادی در متن گفته می‌شود که رویدادهای بعد از آن، به لحاظ زمانی، روایت شده باشند و کنش روایت، به بخشی از گذشته داستان بازگردد. اگر زمان روایی، به گذشته‌ای پیش از آغاز روایت بازگردد، بازگشت زمانی بیرونی نامیده می‌شود و بازگشت زمانی درونی «گذشته‌ای را در یاد زنده می‌کند که پس از نقطه آغاز اولین روایت، رخ داده‌است» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۷۶).

روایت میرزاحیدر در برخی از داستان‌ها، از ترتیب زمان تقویمی رخدادها، عقب می‌افتد و به روایت گذشته‌نگر که معمولاً در تاریخ‌نویسی استفاده می‌شود، روی می‌آورد؛ و در مواردی نیز، از آن‌ها سبقت می‌گیرد و با روایت آینده‌نگر، به آنچه قرار است رخ دهد، اشاره می‌کند.

۱.۱.۱. روایت گذشته‌نگر

در روایت گذشته‌نگر، رویدادهای رخ داده، به گونه‌ای توصیف می‌شود که مشخص است، زمانی پیش از زمان حال، یا زمانی که مورخ داستان را برای مخاطب بیان می‌کند، رخ داده‌است. اما بازگشت زمانی درونی، «گذشته‌ای را در یاد، زنده می‌کند که پس از نقطه آغاز اولین روایت، رخ داده‌است» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۷۷). این نوع گذشته‌نگری، به فراوانی، در تاریخ رشیدی، دیده می‌شود؛ زیرا روش میرزاحیدر، در تاریخ‌نویسی، مبتنی بر گفت‌وگو، انسجام و بیان جزئیات است و این ویژگی‌ها، ناخودآگاه، زمینه را برای گذشته‌نگری درونی فراهم می‌کند. مثلاً در جایی، روایتی از زبان خواجه احمد می‌آورد که مصداق بازگشت زمانی

درونی است: «از خدمت مولانا، خواجه احمد، استماع دارم که می‌فرمود: خواجه عبدالکریم‌نام، ما را عمزاده بود. پیش ویس‌خان، نیک، مقرب بوده‌است. وی، حکایت می‌کرد، روز جمعه، پیش از نماز جمعه، ویس‌خان، غسل کرد و سر خود را تراشید. بعد از آن، با من گفت که سر من، به این صفا، به چه لایق است؟ من گفتم: به تاج مکمل. گفت: نی! به شهادت، لایق است. در همین سخن بودیم که یکی، تاخته آمد که ساتوق خان رسید. خان، فی‌الحال، فرمود: نفیر، نوازند! و خود، با پوشیدن جیبا، مشغول شد» (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۶۹). آنچه خواجه احمد، از زبان خواجه عبدالکریم بیان می‌کند، اگرچه به عقب‌تر برمی‌گردد اما درون حیطه زمانی است که میرزاحیدر، مشغول به روایتش است. پس بازگشت زمانی گذشته‌نگر، از نوع درونی، به حساب می‌آید.

«اگر زمان روایی، به گذشته‌ای پیش از آغاز روایت، بازگردد، بازگشت زمانی بیرونی، نامیده می‌شود» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۷۸). حکایاتی که شخصیت‌های داستان، مناسب با موقعیت، بیان می‌کنند، یا خاطراتی که برای دیگری، تعریف می‌کنند، به شرطی که زمان وقوع آن، پیش از برهه تاریخی‌ای باشد که مورخ شرح می‌دهد، از نوع بازگشت زمانی بیرونی، به حساب می‌آید. میرزاحیدر داستانش را از ابتدای خانیت تغلق‌تمورخان، روایت می‌کند؛ پس هر رویدادی که متعلق به پیش از این واقعه باشد، حتی داستان‌هایی که میرزاحیدر، به مناسبت، از پیامبران و ائمه روایت می‌کند، همه از نوع بازگشت زمانی بیرونی هستند.

در روش گذشته‌نگر بیرونی، میرزاحیدر، گاهی فلاش‌بک دوم را در داستان می‌زند. به عبارتی، وقتی که مشغول روایت داستانی در زمان گذشته است، رویدادی را بازگویی کند که یک پله از نردبان زمان به عقب‌تر برمی‌گردد. در نتیجه این بازگشت به عقب، مضاعف شده و خواننده را نیز مشتاق‌تر می‌کند. میرزاحیدر، در مدخل اسلام آوردن تغلق‌تمورخان، از زبان یکی از شخصیت‌ها، به نام مولانا خواجه احمد، داستانی را روایت می‌کند که از چهارچوب زمانی روایت اصلی، چند مرحله، پس‌تر می‌رود و داستانی با ماهیت تعلیمی که هدف نهایی تاریخ است، بیان می‌کند: «از ایشان (مولانا خواجه احمد) استماع دارم که گفتند در تاریخ اجداد ما، چنین نوشته‌اند که مولانا شجاع‌الدین، محمود، برادر حافظ‌الدین کبیر بخاری که

آخرین مجتهدین‌اند که بعد از خواجه‌حافظ‌الدین، دیگر، مجتهدی، پیدا نشد، در فطرت چنگیزخان، ائمه بخارا را جمع‌ساختند؛ چنان‌که اسلوب چنگیزخان بود، خواجه‌حافظ‌الدین را شهید کردند و مولانا شجاع‌الدین، محمود را به رسم کوچات، به خانه کوچ، به قراقوروم، بردند و....» (دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۱).

جدول شماره ۱

گذشته‌نگر بیرونی	گذشته‌نگر درونی
داستان اسلام آوردن تغلق‌تمورخان	داستان میرشکار و زنی که نان پخته بود
داستان طوفان ریگ	داستان وفات میرسیدعلی در مدینه
داستان چنگیزخان و چهار فرزندش	داستان دلاوری میرسیدعلی در نبرد با ایسان‌تایشی
	داستان برخورد خان و ایسان‌تایشی در جنگ مینگ‌لاقی
	داستان گفت‌وگوی ویس خان با خواجه عبدالکریم خان
	داستان روی‌مال خواجه زاهد کاشغری
	داستان تواضع محمودخان در مجلس حضرت ایشان
	داستان پرهیز کردن‌خواجه تاج‌الدین از لقمه مشتبه
	داستان روز سوم از نبرد تنبل کولداش
	داستان شفای بواسیر میرزااحیدر از برکات حضرت ایشان
	داستان برتری تاشکند بر آق‌سو از نظر محمود خان
	داستان خوارق عادات حضرت ایشان
	داستان شکستن دست میرزااحیدر از آرنج
	داستان مجلس یغمای میرزاابابکر
	داستان برات تحصیل علوفه و یکی از احشام و خش
	داستان درمان بیماری لقوه محمدحیدرمیرزا

۱.۱.۲. روایت آینده‌نگر

روایت آینده‌نگر، موقتاً، روایت را به جلو منتقل می‌کند. نویسنده، سیر خطی زمان را رها کرده و به بیان چیزهایی می‌پردازد که انتظار رخدادنشان می‌رود؛ یا تصویری شود که در آینده، اتفاق بیفتد. ممکن است قسمت‌های مهمی از داستان که هنوز رخ نداده‌اند، ولی

به‌زودی، اتفاق خواهند افتاد را فاش کنند. در چنین حالتی، زمان داستان، بر زمان سخن، پیشی می‌گیرد. به گفته ژنت «در این نوع زمان پریشی، داستان، با نوعی پرش، به آینده می‌رود و حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کند» (ژنت، ۱۹۸۰: ۴۰).

روایت آینده‌نگر نیز، طبق نظریه‌های روایت‌شناسی، به دو دسته درونی و بیرونی، قابل تقسیم است. «اگر پس‌نگاه یا پیش‌نگاه، راجع به شخصیت، رخداد و خط سیر داستان در حال نقل‌شدن، باشد، درون‌داستانی یا هم‌بافت است و اگر در روایت پس‌نگاه یا پیش‌نگاه، اطلاعاتی درباره شخصیت، رخداد و خط سیر داستان دیگری، خارج از نقطه آغاز و پایان متن، ذکر شود، برون‌داستانی یا دگربافت است» (مارتین، ۱۳۸۲: ۸۸). به‌عنوان یک نمونه از روایت آینده‌نگر درونی می‌توان به پیش‌بینی خیانت ابابکر میرزا، توسط امرا، اشاره کرد که هرچند مورد توجه خان وقت کاشغر، یعنی محمدحیدرمیرزا، قرار نگرفت، اما در مدخلی، با عنوان ذکر خدیعت ابابکر میرزا می‌بینیم که این پیش‌بینی، به وقوع می‌پیوندد: «امرا، در مهم میرزا ابابکر، اندیشه می‌کردند و به عرض می‌رسانیدند که میرزا ابابکر که از اول تا آخر، مهم او، تمام، به مخالفت، ادا می‌یابد، وی را بر کسی، ابقا نمی‌باشد، اولاً، یارکند را دزدیده گرفت و عذرهای نامسموع گفت و بعد از آن، چشم عمرمیرزا را کاوید. دیگر، خان نظر و قول نظر را کشت. از چنین کسی، چگونه، چشم وفا توان داشت؟ وی، همیشه، در آرزوی کاشغر است و همگی همّت او، آن است که این ممالک را یک‌قلعه سازد؛ هرچند، از این ابواب، به عرض محمدحیدرمیرزا می‌رسانیدند، محمدحیدرمیرزا، به مقتضای شفقت عمومیّت، در فکر آن، تساهل می‌ورزید» (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۴۳۲). تا اینکه، در ادامه تاریخ، شاهد هستیم که پیش‌بینی امرا و مشاورین خان، به وقوع می‌پیوندد.

درباره روایت آینده‌نگر بیرونی، باید گفت که با توجه به ماهیت کتاب تاریخ رشیدی، نهایت تلاش میرزا حیدر، بیان رخدادهای گذشته با همه جزئیات است؛ بنابراین، موردی، یافت نشد که فراتر از حیطه تاریخی کتاب و حیات مورخ، درباره آیندگان، پیش‌بینی صورت گرفته باشد.

جدول شماره ۲

آینده‌نگر بیرونی	آینده‌نگر درونی
—	پیش‌بینی محمدحیدر میرزا درباره فرستادن باباسلطان به مغولستان
—	پیش‌بینی میدک‌بهدار و سایر امرا درباره فرار کته‌بیک
—	پیش‌بینی امرا درباره آینده محاصره عبیدالله‌خان در قلعه قرشی
—	پیش‌بینی میراغا در مورد گریزانان خضرخواجه‌خان توسط امیرخدای داد
—	پیش‌بینی یونس‌خان در مورد گرایش مردم مغول به کبیک‌سلطان
—	پیش‌بینی امرا درباره بی‌وفایی میرزاابابکر نسب به محمدحیدر میرزا
—	پیش‌بینی خان درباره آینده پناه بردن به شاهی‌بیک‌خان
—	پیش‌بینی محمدحیدر میرزا درباره قتل خودش و خان در خراسان توسط شاهی‌بیک‌خان

۲.۱. ساختار روایت در تاریخ رشیدی

میرزااحیدر، به‌عنوان نویسنده‌ای صاحب علوم مختلف، با فراست، دریافته بود که بلاغت و اثرگذاری کتاب او بر مخاطب، زمانی به‌دست خواهد آمد که به مقتضای موضوع متن، توجه کند. موضوع نوشتار او، تاریخ است؛ بنابراین، از قالب‌هایی کمک می‌گیرد که از جهت ساختاری، مناسبت بیشتری با روی‌دادهای تاریخی داشته باشد. از این‌رو، تاریخش را قصه‌وار می‌نویسد، تا قدرت ساختار و عناصر داستانی، به کمک صنایع و بلاغت قلم میرزااحیدر، خوانندگان را بیشتر، جذب کرده و کلامش، مؤثر باشد.

«برمون، معتقد است که در پی‌رنگ هر داستان، پی‌رفت‌هایی، با به عبارت بهتر، روایت‌های فرعی وجود دارند که واحد پایه روایت، هستند» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۴۰). پی‌رفت‌ها، در داستان، یا دارای نقش کلیدی و مهم‌اند و یا فاقد تأثیر تعیین‌کننده در متن هستند؛ از این‌رو، این پی‌رفت‌ها را می‌توان به دو دسته پایه و فرعی، تقسیم کرد. پی‌رفت‌های پایه، اصل و اساس متن، هستند و تقریباً، در همه‌جای متن، حضور دارند؛ اما پی‌رفت‌های فرعی، برحسب نیاز متن ظهور می‌کنند (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۶۵).

میرزااحیدر، در سرتاسر کتاب خود، گاه جریان بیان حوادث اصلی که خط سیر تاریخ را رقم زده‌است، متوقف کرده و به مناسب موضوع، مطلب یا داستانی را می‌آورد؛ یا درباره شخصیت‌ها، تصمیمات و سرنوشت، صحبت می‌کند. تقریباً در تمام بخش‌های تاریخ رشیدی، روایت پس‌نگر و پیش‌نگر، مشاهده می‌شود. این ساختار روایی برگشت به عقب و رفتن به آینده، کل متن را دربر گرفته‌است. همین مسئله، باعث جاگرفتن روایت‌ها یا خرده‌روایت‌هایی در دل روایت اصلی، شده‌است.

«طرح هر روایت، ممکن است از یک یا چندین پی‌رفت، تشکیل شود. هنگامی که روایتی، شامل چندین پی‌رفت باشد، این پی‌رفت‌ها می‌توانند به سه شکل، در روایت، ترکیب شوند» (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۲). نخستین شکل، درونه‌گیری، یا آمدن قصه‌ای درون قصه دیگر است؛ «این مورد، بستگی به نوع ارتباطی، دارد که میان دو پی‌رفت، وجود دارد که یا از نوع توصیف علی است یا استدلال‌های قصه‌ای و یا داستان‌هایی که در تقابل با داستان پیشین هستند» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۹۴). دوم، شکل زنجیره‌ای است. «در این نوع، پی‌رفت‌ها، به شکل حلقه‌های زنجیر، یکی پس از دیگری، به دنبال هم می‌آیند. برای مثال، هفت‌خوان رستم، نمونه‌ای از چند پی‌رفت متوالی است که به دنبال هم می‌آیند» (همان). سومین شکل، تناوب است. «در این روش، گزاره‌های چندین پی‌رفت، در هم، تنیده می‌شود؛ به این ترتیب که، گاه گزاره‌ای از پی‌رفت اول می‌آید و گاه گزاره‌ای، از پی‌رفت دیگر» (تودوروف، ۱۳۸۲: ۹۴). این شکل سوم، هنگامی پیش می‌آید که راوی دو یا چند داستان را به موازات هم، پیش می‌برد و گاه، یکی را در جایی، قطع می‌کند و دیگری را پی می‌گیرد.

در داستان‌های تاریخ رشیدی، ترکیب اصلی پی‌رفت‌ها، از نوع زنجیره‌ای است و مؤلف، وقایع را یکی پس از دیگری بیان می‌کند؛ اما در قسمت‌هایی از روایت، علاوه بر پیوند زنجیره‌ای، پیوند متناوب و درونه‌گیری هم، دیده می‌شود. در اصل، میرزااحیدر، بنای کتابش را بر توالی تاریخ و رویدادهای به‌هم‌پیوسته، گذاشته است؛ اما در این امر، چند نکته مهم وجود دارد. گاهی، رویدادهایی که بیان می‌کند، اتفاقاتی هستند که به‌صورت هم‌زمان، در مکان‌های مختلف، روی داده‌است؛ مثلاً وقایعی که سلطان سعیدخان، در بدخشان می‌گذراند و ماجراهایی که بابرپادشاه در کابل با آن، روبه‌روست، هر دو، در یک برهه از تاریخ‌اند؛

بنابراین، میرزاحیدر، وقایع یک دوره را یکی پس از دیگری بیان می‌کند، و به این دلیل، مجبور است، گاه روایت ماجرای را در بدخشان، متوقف کند و به بیان اوضاع و احوال کابل بپردازد. این امر ساختار کتاب را شبیه به یک فیلم جلو می‌برد. پس در این قسمت‌ها، از پیوند متناوب، برای تاریخش استفاده می‌کند. گاهی در روایت میرزاحیدر می‌بینیم که یک پی‌رفت، کاملاً فرعی، در دل پی‌رفت اصلی، قرار می‌گیرد. در این مواقع نیز، شاهد پیوند درونه‌گیری میان پی‌رفت‌ها هستیم.

۱.۲.۱. پیوند زنجیره‌ای و متناوب

طراحی روایت، با ساختار زنجیره‌ای، بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ رشیدی است؛ زیرا بدون انسجام بخشی به حوادث، در دل زنجیره‌ای منسجم، ثبت رویدادها و ایجاد پیرنگ، همین‌طور، جذابیت و تأثیرگذاری تاریخ، امکان‌پذیر نیست؛ به عبارت دیگر، رویدادهای متعدد و پراکندگی آن‌ها، میرزاحیدر را به گزینش و تنظیم وقایع، در دل سلسله‌ای منسجم، واداشته است؛ از این‌رو، تاریخ رشیدی، با روایت، و مهم‌ترین عنصر روایت، یعنی پی‌رنگ، گره خورده‌است. میرزاحیدر خود به قواعد تاریخ‌نگاری، نیک واقف است و هرگاه که با بیان حکایات فرعی یا اطلاعات حاشیه‌ای، زنجیره تاریخ را پاره می‌کند، با صراحت، اعلام می‌کند که باید رجوع به قصه شود و متن را بر قاعده تاریخ، روایت کند (رک. دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۲۱). گاه در روایت‌گری زنجیره‌ای میرزاحیدر، اختلالی ایجاد می‌شود. اختلال در روایت، زمانی، اتفاق می‌افتد که خطی بودن یا منطقی بودن آن، آشفتن شود (بارت، ۱۳۸۷: ۷۶). براساس این تعریف، هرگونه تقدم یا تأخر، در ترتیب رویدادها که منجر به جابه‌جایی پاره‌ای از رویدادها شود و نظم روایت را بر هم بزند، برای مثال پی‌رفت x ، قبل از پی‌رفت y ، ذکر شود، اختلال روی می‌دهد. گفتنی است اختلال در روایت تاریخی که ذکر منظم رویدادها و حفظ ترتیب منطقی وقایع را اقتضا می‌کند، پذیرفتنی نیست؛ اما در روایت ادبی، ممکن است، این امر، از محاسن روایت نیز به حساب بیاید.

در مواردی که میرزاحیدر، از مسیر طبیعی و منطقی یک روایت، خارج می‌شود، و مطلب دیگری، از قبیل رویدادی که در دوره تاریخی دیگری رخ داده، حکایت، شعر و یا مطلب مناسبی را در دل روایت اصلی می‌گنجاند، ساختار طبیعی و منطقی روایت، دچار اختلال

می‌شود. این اختلال، به این صورت است که در مسیر خطی و زنجیره‌ای بیان وقایع، توالی منطقی رویدادها را رعایت نمی‌کند و مثلاً در میانه یک روایت، زمان را نگه می‌دارد و سخن دیگری، نظیر حکایت، شعر، ذکر اخبار گذشتگان، احادیث و ... را ذکر می‌کند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که میرزاحیدر، گاهی در کتابش، پیوند زنجیره‌ای حوادث را متوقف کرده، و چند پی‌رفت را به شیوه متناوب یا درونه‌گیری، پیش می‌برد. این امر، ساختار روایت که به تعبیر تودوروف، «دستور زبان داستان» است را مختل می‌کند، اما کتاب تاریخی میرزاحیدر را به ساحت ادبیات و اهداف ادبی، مثل ماندگاری و تأثیر بر مخاطب، نزدیک می‌کند. درواقع میرزاحیدر، یک طرح‌واره ذهنی، برای بیان رویدادها، در ذهن خود، داشته و مطابق با یک برنامه مهندسی‌شده، تاریخ خود را ارئه می‌دهد و نشانه‌ها و شواهد این امر، در جای‌جای تاریخ رشیدی دیده می‌شود و گاهی خود میرزاحیدر، به این مطلب، اذعان دارد.

در این کتاب، با داستان‌های بی‌شماری، روبه‌رو می‌شویم که توضیح مفصل آن‌ها، به محلی مناسب‌تر، ارجاع داده شده‌است. همین‌طور، گاه چند روایت را که به‌صورت هم‌زمان، در مکان‌های مختلف، رخ داده‌است، شرح می‌دهد. حتی گاه روایت او، مقدمه‌ای برای بیان روایت دیگری است که در چند دوره بعد، ذکر خواهد کرد؛ بنابراین، به‌کرات می‌بینیم که هنگام بیان برخی ماجراها، برای اینکه فضا را بازسازی کند و مقدمات را برای مخاطب، یادآوری کند، اتفاقات گذشته را که در صفحات قبلی، مفصلاً شرح داده بود، به‌صورت خلاصه، یادآوری می‌کند: برای مثال، در مدخلی که به بیان احوال عمش، سید محمد میرزا، اختصاص می‌دهد، چون از آخرین باری که در این باره، صحبت کرده بود، وقایع بی‌شماری را شرح کرده، برای ادامه ماجرا، گذشته را مختصراً یادآوری می‌کند: «از پیش، بیان رفته است که خان، در چهاردهم صفر سنه «سبع عشر و تسع مئه»، از پادشاه، جدا شده، به اندجان، رفت، فتح مصاف کاشغری، واقع شد. در این‌اثناء، پادشاه، سمرقند را گرفت. ولایت اندجان، به خان صافی شد. در شرح احوال فرزندان سلطان احمدخان، مشروح گشته‌است که سلطان خلیل سلطان، بی‌چاره شده، به اندجان آمده و جانی‌بیک سلطان را دماغ، متخلل شده بود، از جهت آنکه از اسپ افتاده، سرش بر زمین رسیده بود.» (همان: ۶۲۱). سپس، ادامه احوال محمدمیرزا را پی می‌گیرد.

گاهی نیز خود مؤلف، دلیل ذکر یک مطلب در جایگاهی خاص را بیان می‌کند و به بیان سازمان‌یافته رویدادها، برای جلوگیری از پراکندگی و نقص تاریخ، اشاره می‌کند؛ مثلاً در میانه داستان پدرش، مصلحت می‌داند که برای عدم ابهام تاریخ و فهم مطالب، روایت را متوقف کرده و به شرح احوال بابرپادشاه، بپردازد: «پدرم، به خراسان گریخت و در این محل، مجمل احوال بابرپادشاه و سلطان سعیدخان، اگر، تقریر و تحریر نیابد، فحوای سخن، از ربط باز می‌ماند. تفصیل این مجمل، تطویل تمام دارد. به شرح، در «تاریخ اصل»، «إن شاء الله العزیز»، خواهد آمد» (همان: ۳۱۶). در واقع، پیوند زنجیره‌ای را در نقطه‌ای از تاریخ، مثلاً در اواسط کار بابرپادشاه، متوقف می‌کند، و با پیوند متناوب میان پی‌رفت‌ها، اوضاع سلطان سعیدخان و هم‌زمان، حکایت رفتن پدرش به خراسان را پیش می‌گیرد: «و سخن، اینجا رسید. واقعات سلطان سعیدخان و حکایت پدرم و رفتن او به خراسان و وقایعی که به احوال پادشاه که بعد از این، جاری گشته، «موقوف علیه»، افتاده است. و پیش‌تر، از این مختصر نشر، مناقب جلیه خان، مذکور است. پس اوایل حال او را بر سبیل مجمل و اواخر احوال او را به طریق مفصل، بیان کردن، واجب نمود» (همان: ۶۴۲). به عبارت دیگر، توالی وقایع را با ذکر موارد مهم‌تر، قطع می‌کند و برای پرهیز از گره‌خوردگی و پیچیدگی مطالب، گاه چند واقعه را با هم، پیش می‌برد.

۲.۲.۱. پیوند درونه‌گیری

شکل دیگر از پیوند داستان‌ها در تاریخ رشیدی، درونه‌گیری است که البته، نسبت به پیوند زنجیره‌ای و متناوب، کاربرد کمتری در قلم میرزااحیدر، داشته است. درونه‌گیری که همان «درج و گنجاندن قصه‌ای کوچک‌تر یا فرعی، در قصه اصلی است» (توکلی، ۱۳۸۳: ۱۸). با اهداف مختلفی، مثل رابطه تشابهی میان دو پی‌رفت، ایجاد پیش‌آگاهی (به خواننده، پیش‌آگاهی می‌دهد که همان سرنوشت داستان فرعی، ممکن است در داستان اصلی نیز روی دهد) و یا پشتیبانی و تقویت پی‌رفت اصلی، به کار گرفته می‌شود. درحقیقت، نمی‌توان هدف مشخصی را برای استفاده از درونه‌گیری، در روایات، قلمداد کرد؛ چه بسا که نویسنده‌ای، در کاربرد این روش، چندین هدف را هم‌زمان، پی بگیرد. بررسی اهداف میرزااحیدر، برای ثبت حکایات فرعی، مجالی دیگر و پژوهشی دیگر می‌طلبد.

پیوند درونه‌گیری، در تاریخ رشیدی، این گونه، شکل می‌گیرد که روایت اصلی، یا همان رویداد تاریخی، در جریان است که حکایتی دیگر، به میان می‌آید و چون پایان یافت، ادامه تاریخ، پی‌گرفته می‌شود. این ساختار، در بسیاری از داستان‌های کهن ادب فارسی نیز، مثل کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه، دیده می‌شود.

میرزاحیدر، هشت بار در مسیر زنجیره‌ای و متناوب حوادث که طرح روایت او را پیش می‌برد، با ذکر قصه‌ای فرعی، در روند تاریخ، تعلیق ایجاد می‌کند. پی‌رفت‌هایی که در این هشت مورد، درونه‌گیری می‌شود، با روایت اصلی، هم‌مضمون هستند. به این معنا که، آنچه از حکایت فرعی، برداشت می‌شود، از پی‌رفت اصلی نیز برداشت می‌شود. نمونه‌ای از متوقف کردن جریان تاریخ، برای پرداختن به روایتی تازه می‌توان به داستان رشید سلطان، اشاره کرد. میرزاحیدر، در اشاره به ظلم و ستم رشید سلطان، برای اینکه ناحقی عبدالرشید سلطان، در قتل عمویش را بهتر مجسم کند، داستانی از جنگ بدر، بیان می‌کند؛ سپس، دوباره به سر تاریخ، برمی‌گردد: «در سیرالنّبی، از شیخ سعید کازرونی، منقول است که در جنگ بدر...» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۵۳۷).

میرزاحیدر زمانی که مشغول بیان داستان شکست خانان از شاهی‌بیگ‌خان است، حکایت عمل‌داری که توسط حاکم زندانی شده بود، به خاطرش می‌رسد؛ پس تاریخ را متوقف کرده و به نقل این داستان می‌پردازد، و بعد از پایان آن، دوباره به سر قصه تاریخ می‌رود: «شاهی‌بیگ‌خان، بزرگی نمود و خانان را بعد از تصرف تاشکند، منت بر ایشان، نهاده گذاشت؛ یعنی به امداد و معاونت شما، استیلا یافتیم و شما را گرفتیم و نکشتم و گذاشتم و در این محل، حکایت آن عمل‌دار، به خاطر می‌رسد که عمل‌داری را حاکمی، مصادر ه نمود...» (همان: ۳۱۲).

تکنیک دیگر میرزاحیدر که به سبب آن، در بیان وقایع تاریخی، درنگ ایجاد می‌کند، آوردن اطلاعات زمینه‌ای، برای کامل کردن تاریخ است؛ مثلاً در برخی قسمت‌های روایت که پای طایفه‌ای، برای اولین بار، به زنجیره تاریخ وارد می‌شود، میرزاحیدر، یا به صورت مقدمه‌ای در خلال مدخل مربوط، یا در یک مدخل مستقل، به معرفی آن طایفه، سردمداران و آغاز و انجام آن‌ها می‌پردازد؛ برای مثال، در ابتدای مدخلی که به ذکر اختلاف امرا با

ایسان بوغاخان می‌پردازد، از آنجاکه یکی از طوایف مخالف، قزاق‌ها هستند؛ بنابراین، تاریخچه‌ای از قزاق بیان می‌کند و به صورت خلاصه، قزاق‌ها و حاکمان آن‌ها را معرفی می‌کند و عاقبت آن‌ها را برمی‌شمرد (رک. همان: ۳۹۵). در خصوص ازبک‌ها و طوایف دیگر نیز، چنین توضیحاتی در کتاب، وجود دارد.

توضیحات اضافه‌ای که برای کامل شدن تاریخ می‌آورد، فقط مربوط به طوایف نیست؛ بلکه در مورد جغرافیای شهرها و اماکن مقدس، آداب و رسوم و اعتقادات سرزمین‌های دیگر نیز، به صورت مفصل، سخن گفته و در چندین جای کتاب، تاریخ را برای توضیحات تکمیلی، پیرامون مناطق و ملت‌ها، متوقف می‌کند. برای مثال، در خلال ذکر رویدادهای ابابکر میرزا و عمر میرزا، سخن، به اندیشه تصرف ختن توسط این دو برادر می‌رسد؛ پس روایت تاریخ را در این نقطه، به صورت موقت، نگه می‌دارد تا از احوال ختن و حکام وی سخن بگوید: «چون، سخن، اینجا، رسید، از ختن و احوال خُگام وی، شرح کردن، لازم نمود» (همان: ۷۱۳). مشابه این قبیل توضیحات را درباره کاشغر، کشمیر، تبت و ... نیز، دارد که به فراخور مطلب، در جای مناسب تاریخ، اطلاعات را ارائه می‌دهد.

علاوه بر اطلاعات فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی، در این کتاب، با حجم وسیعی از مطالب، پیرامون دانش‌مندان و نخبگان رشته‌های مختلف و حرفه‌ها، روبه‌رو می‌شویم که به بهانه‌های پی‌درپی، در خلال وقایع تاریخی، ارائه شده‌است. برای مثال، در اثنای مدخلی که به ذکر احوال پدرش و فرار او از پیش شاهی بیگ‌خان می‌پردازد، سفرش به خراسان در ایام پادشاهی میرزا سلطان حسین را بیان می‌کند. ذکر اهمیت دانش در آن برهه و نخبه‌پروری میرزا سلطان حسین، سببی می‌شود که مؤلف، تاریخ را موقتاً رها کرده و به معرفی علما و اولیای بزرگ آن عصر و توصیف فضای علمی جامعه بپردازد؛ بنابراین، مشایخ و علمای آن دوره را یک‌به‌یک، در مدخل‌های جداگانه، ذکر کرده و درباره آن‌ها، سخن می‌گوید (همان: ۴۱۷). هدفش، چنان که خود، بیان می‌کند، توصیف فضای علمی خراسان، در زمانی است که پدرش وارد بلخ می‌شود و سپس به سر تاریخ، بازمی‌گردد: «مقصود، از ترتیب این مقدمات و مراد، از تمهید این ترتیبات، آن است که پدرم «آثار الله برهانه»، به خراسان رفت. در محلی که عظمت و کثرت و لطافت خراسان، «علی‌العموم» و شهرت هرات و اهل او،

«علی‌الخصوص»، به این مثابه بود که «فی‌الجمله»، برسبیل اقتصار، مذکور شد» (همان: ۴۵۰).

جدول شماره ۳

اطلاعات زمینه‌ای	پی‌رفت‌های فرعی
گفتار در ذکر نسب و احوال خواجه خاوند محمود	روایت خریدن پیراهن توسط حضرت علی(ع)
معرفی سرزمین بلور	داستان کسی که در زمان مأمون گناهی کرده بود و گریخته بود
ختن و احوال حکام آن	داستان هارون رشید و شیخ شقیق بلخی
احوال برخی از ارباب مشاهده	داستان حضرت علی و شخص سخن‌چین
شرح احوال معدودی علما، شعراء، معمایون، کتاب، مصوّن، مذهبون،	داستان وفات طلخک در ترمذ
شرح اوضاع و فسحت تبت	داستان عمل‌دارمقروض و خواجه کریم‌النفیس
اوضاع کشمیر و حکام و سلاطین ایشان	داستان حضرت موسی و بره‌ای که از گله گریخت
	داستان سپردن نوشیروان به بزرجمهر

۳.۱. نثر برجسته و خودکار در تاریخ‌رشدی

در نهایت باید گفت متکلم و گوینده‌ای بلیغ است که کلامش فصیح و مطابق با مقتضای حال باشد. جمله یا کلامی بلیغ است که بر مخاطب، تأثیر بگذارد، به نحوی که در لذت، شادی و یا اندوه گوینده، شنونده نیز، سهیم شود. مقتضای حال او را در نظر بگیرد، به این معنا که برای مثال در محفلی، ایجاب می‌کند سخن با اطناب (تفصیل) ایراد شود و برعکس، جایی اقتضا می‌کند سخن با ایجاز بیان شود. پس این وظیفه گوینده است که شرایط مختلف را برای تأثیرگذاری کلامش در نظر بگیرد.

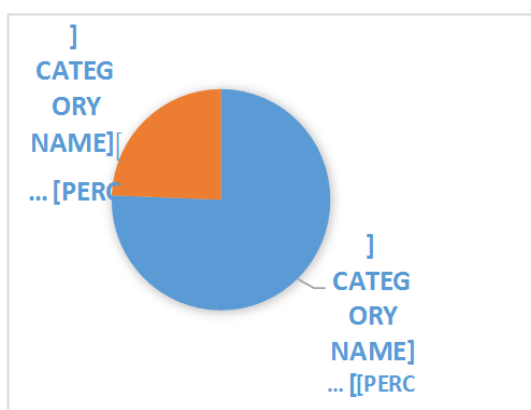
تاریخ‌رشدی اثری است مبتنی بر معیارهای تاریخ‌نویسی سنتی ایرانی. نثر آن تاحدی ساده و روان، و متأثر از سبک تاریخ‌نویسی دوره تیموریان است. بهره‌گیری نویسنده از انواع سجع، جناس و تکرار به‌عنوان موسیقی درونی، و نیز ابیات فراوان از شاعران اعصار گوناگون، به‌عنوان موسیقی بیرونی، سبب ایجاد لایه آوایی کلام شده‌است. در لایه بلاغی

نیز، بسامد بالای تشبیه و تضمین، بر هنری شدن و استحکام متن افزوده‌است.

دربارهٔ نثر میرزااحیدر باید گفت جدای از قسمت‌هایی که به بهانه‌ای خاص، رو به تکلف و تصنع می‌آورد، در ۷۶ درصد از متن کتاب، نثری پخته و علمی دارد و هدفش، صرفاً انتقال اطلاعات با بیانی فصیح است؛ اما در بعضی موارد نیز که تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرد، یا به توصیف منظره‌ای خاص می‌پردازد، در عرصهٔ بلاغت، هنرنمایی کرده و متنی آمیخته با آرایه‌ها و صنایع نگاشته است؛ این قسمت مصنوع ۲۴ درصد از متن تاریخ رشیدی را در بر گرفته‌است.

آنچه نثر ادبی را از نثر غیرادبی، متمایز می‌کند، این است که نثر، نقش خودکار خود را از دست می‌دهد و به‌سوی برجسته‌سازی، پیش می‌رود. تاریخ رشیدی میرزااحیدر، به‌عنوان نثر ادبی، از جمله متونی است که شیوهٔ بیان متفاوتی، دارد. اگرچه میرزااحیدر، مورخ است؛ اما زبان او شیوهٔ ادبی، دارد و نثر او در بسیاری از موارد، به‌سوی برجسته‌سازی، قدم برداشته‌است.

علاوه‌بر تحلیل تکنیک‌های روایی تاریخ رشیدی، باید توجه داشت که موضوع پیام در انتخاب نوع زبان میرزااحیدر، نقش اساسی، برعهده داشته‌است. هر پیامی گونه‌ای خاصی از زبان را می‌طلبد. میرزااحیدر می‌داند کدام گونه زبان را در ارتباط با کدام موضوع، انتخاب نماید.



نتیجه

در تاریخ‌رشدی، علاوه بر بیان تاریخ دوران مغولان جغتایی و توجهی که نویسنده به فن تاریخ‌نویسی دارد، رنگ ادبی آن، با توجه به تکنیک‌های روایت‌پردازی، به‌روشنی، قابل‌ملاحظه است. بررسی تکنیک‌های روایی تاریخ‌رشدی، از منظر زمان و ساختار، نشان می‌دهد که در این کتاب، سیر خطی زمان و طرح سلسله‌وار داستان، گاه به بهانه‌های مختلف شکسته شده و در روال منطقی زمان و طرح، شکاف رخ می‌دهد. نویسنده، با اهمیت به عنصر زمان، از انواع زمان‌پریشی و نابه‌نگامی، در جذب مخاطب و پویایی تاریخ، بهره می‌برد. زمان‌پریشی از نوع گذشته‌نگری درونی، در این کتاب، بیشتر، مشاهده می‌شود و کارکرد آن، به سبب بیان تاریخ و مرور خاطرات شخصیت‌هاست. بررسی ساختار روایت در تاریخ‌رشدی نشان می‌دهد که این اثر، از مجموعه‌ای پی‌رفت‌های اصلی که به هم پیوند یافته‌اند، تشکیل شده‌است. این پیوندها، به سه شکل زنجیره‌ای، متناوب و درونه‌گیری، در متن اثر، به هم می‌پیوندند. پیوند غالب در این اثر، از نوع زنجیره‌ای است و شکل متناوب و درونه‌گیری نیز، به مناسبت محل و موضوع، استفاده شده‌است. آنچه در پایان این پژوهش، نتیجه می‌شود، این است که میرزاچیدر، برخلاف روش مرسوم مورخان، صرفاً به بیان وقایع، نپرداخته؛ بلکه با طراحی ساختار داستانی، برای کتاب و نیز کاربرد قدرت‌مند زبان روایت، اثری منسجم و صمیمی، برجای گذاشته است. همین‌طور می‌توان بین برخی مؤلفه‌های روایت‌شناسی و تاریخ‌رشدی، پیوندی محکم، برقرار کرد.

دستاورد‌های این پژوهش، همین‌طور نشان می‌دهد که نویسنده تاریخ‌رشدی، با بهره‌مندی از صنایع لفظی و معنوی و همین‌طور استفاده از شیوه خاص نگارش، توانسته در بسیاری موارد، زبان تحقیقی اثرش را به زبان ادبی، تغییر دهد و استعداد و نبوغ خود را در زمینه ادبی نیز، شکوفا کرده‌است.

منابع و مأخذ

کتاب‌ها

- احمدی، بابک (۱۳۸۷). *رساله تاریخ*، تهران: مرکز.
- ارسطو (۱۳۸۶). ترجمه هلم اولیایی‌نیا، اصفهان: نشر فردا.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: آگه.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰). *روایت و فرهنگ عامه*، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران: سروش.
- بارت، رولان (۱۳۸۷). *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۲). *بوطیقای ساختارگرا*، ترجمه محمد نبوی، تهران: آگه.
- تولان، مایکل (۱۳۸۳). *روایت‌شناسی: درآمدی زبانشناختی-انتقادی*، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: انتشارات سمت.
- ریمون کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی؛ بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱). *نقد ادبی*، تهران: امیرکبیر.
- سارتر، ژان پل (۱۳۶۳). *ادبیات چیست*، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.
- سلدن، رمان (۱۳۷۵). *نظریه ادبی و نقد عملی*، ترجمه جلال سخنور، تهران: پویندگان نور.
- غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۳). *تاریخ رشیدی*، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۶). *تاریخ‌نویسی در ایران (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)*، تهران: سمت.

- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۸)، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- لوته، یاکوب (۱۳۸۶)، *مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما*، ترجمه امید نیک‌فرجام، تهران: مینوی خرد.
- مارتین، والاس (۱۳۸۲)، *نظریه روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس.
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۶)، *عناصر داستان*، تهران: سخن.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵)، *زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.

مقاله‌ها

- اسدزاده خانقاه، حسن، و ابراهیم‌پور نمین، محمد (۱۴۰۰). بررسی بسامد و انواع کارکردهای شعر فارسی و عربی در متون تاریخی فارسی قرن هفتم. *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*. ۱۲(۲۸)، ۳۱-۵۸. Doi: 10.22034/JIIPH.2021.14167
- بهروز، بیگ‌بابایی (۱۳۹۹). تحلیل سبک‌شناسانه تاریخ رشیدی اثر میرزاحمدحیدر دوغلات. *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، ۱۳(۵۴)، ۱-۲۲. Doi: /fa/articlepage/1696516
- توکلی، حمیدرضا (۱۳۸۳). متن، نگاه شامل و بوطیقای روایت. *هنر*، ۵۳(۵۹)، ۸-۲۶. Doi:fa/articlepage/334804
- ریاحی‌زمین، زهرا (۱۳۹۷). کارکرد مؤلفه‌های زمانی در آغاز مجلد پنجم و ششم از تاریخ بیهقی. *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۲(۱۴)، ۳۳-۵۹. Doi:fa/paper/1951938
- سهراب‌نژاد، علی‌حسن (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی اصول روایت در تاریخ بیهقی و تاریخ بلعمی. *کهن‌نامه ادب پارسی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، ۵(۴)، ۹۹-۱۲۲. Doi: https:// fa /paper/221475
- محمدی فشارکی، محسن (۱۳۹۱). از تاریخ تا داستان: تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان. *پژوهش‌های تاریخی*، ۴(۳)، ۷۱-۸۶. Doi: fa/paper/1134455

